نمادهای جاودانگی
(تحلیل و بررسی نماد دایره در متون دینی و اساطیری)

دکتر سعید بزرگ بیگدلی*
هیبت‌الله اکبری گندمانی -علیرضا محمدی کله‌سر*****

چکیده

تصور و ساختن نمونه‌های جاودانه، یکی از آشکارترین تلاشهای انسانی است که از نخستین لحظات زندگی، مرگ و زوال را به چشم می‌دیده، و همهٔ مظاهر دنیا را در حال فرو ریختن می‌یافته است. یکی از مهمترین اشکالی که با جاودانگی و مفهوم بی‌نهایت پیوند دارد، نماد دایره است. در حقیقت انسان، مفاهیم جاودانه را در این شکل مجسم کرده است. این تجسم، گاه به صورت تصویری ذهنی و گاهی نیز به شکل نمونه‌های دیدنی درآمده است. از مهمترین ویژگیهای این نماد (همچون دیگر نمادها)، شناور بودن آن است؛ به همین سبب، در کسوتهایی گوناگون نمود یافته است؛ چنان‌که گاهی تجلی قداست می‌گردد، گاهی آفرینش کیهانی را تکرار می‌کند و گاهی نیز با اشیایی دیگر، گره می‌خورد و مفهومی یکسان را نشان می‌دهد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس
** - کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس
*** - دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس

تاریخ وصول ۸۵/۱۰/۱۸ تاریخ پذیرش ۸۶/۳/۲۳

در این نوشتار، تلاش شده است تا ویژگیها، کاربردها و پیوندهای دایره با جاودانگی و مفاهیم دیگر، آشکار شود.

واژه‌های کلیدی
نمادهای جاودانگی، دایره، اسطوره، متون دینی.

مقدمه

انسان از روزگاران ازلی تا به امروز، در دنیایی به سر می‌برده است که همه چیز در آن در حال زوال و مرگ و نابودی بوده است؛ از این رو، همواره درجستجوی گریزگاهی بوده است تا بتواند از این حس زوال رهایی یابد و به گستره‌ای بی‌مرگ و جاودانه پناه ببرد.

آنچه توانسته است عطش جاودانگی انسان را فرو بنشاند، تصور یا ساختن نمونه‌های جاودانه است. در حقیقت، او به معنای جاودانگی، فرم و شکلی جاودانه می‌بخشد. به این ترتیب، اسطوره‌های گوناگونی گرد مفهوم و معنای جاودانگی شکل می‌گیرد. شاید بتوان گفت: ویژگی اصلی دیگر اسطوره‌ها نیز همین است؛ اسطوره‌ها همواره مفهوم و معنا را تبدیل به فرم و شکل می‌کنند تا قابل فهم و درک باشند (ر.ک: بارت، ۵۸:۱۳۷۵).

ساختن نمونه‌های ازلی، هم می‌تواند به صورت تصور ذهنی باشد و هم به صورت آفریدن نمونه‌ای دیدنی. او باید شکلی برگزیند تا بتواند جاودانگی را در آن تصور کند؛ از این رو، هر گاه می‌خواهد چیزی بیافریند که به بی‌نهایت و جاودانگی منتهی گردد، باید آن را به شکل تصویرهای ازلی جاودانگی درآورد و اجزای دیدنی را با الگوهای نادیدنی، همانند سازد. این جریان ازطریق پیوند دادن نادیدنی‌ها با اشکال و صورتهای نوعی که در ناخودآگاه او وجود دارند، صورت می‌گیرد (ر. ک: یونگ، ۳۸۶:۱۳۷۸- ۳۸۷).

یکی از اشکال و نمادهایی که با جاودانگی پیوند دارد، نماد دایره است. در حقیقت، انسان جاودانگی را در این نماد تجسم کرده است. از این رو، هرگاه خواسته است مفهومی بی‌نهایت را نشان دهد، از طرحهای ماندالایی و دایره‌ای شکل، استفاده کرده است.

یکی از ویژگیهای مهم هر نمادی، شناوربودن آن است. نماد دایره نیز از این قاعده مستثنی نیست؛ به همین سبب نمی‌توان آن را در مورد یا جنبهٔ خاصی بررسی

کرد. به این ترتیب، نماد شناور دایره، گاهی تجلی قداست مـی‌گـردد و گـاهی آفـرینش کیهانی را تکرار می‌کند. گاهی مفهوم بی‌نهایت را نشان می‌دهـد و گـاهی نیـز بـا فلـز و سنگ گره می‌خورد و حادثه آفرینی می‌کند. در این‌جا چند سؤال می‌توان مطرح کرد:

۱- چرا انسان در بسیاری از آفرینشهای ذهنی و عینی خـود، از شـکل دایـره اسـتفاده کرده است؟

۲- چرا هاله‌های معنایی گوناگونی گرد این شکل، پدید آمده است؟

۳- چرا شکل کهن الگویی دایره در هر زمـان در کـسوتهای گونـاگونی؛ همچـون معماری، شهرسازی، الگوهای لباس و... آشکار شده است؟

فرضیه

دایره، شکلی کهن الگویی در ذهن و روان هر انسان است که مفاهیمی، همچون: تقدس، کمال، بی‌نهایت و جاودانگی را نشان می‌دهد؛ لذا انسان هر گاه خواسته است هر کدام یا دسته‌ای از این مفاهیم را بیان کند، از این نماد بهره برده است. هاله‌هـای معنـایی گـردِ این شکل، به سبب جنبهٔ نمادین و شناور بودن آن شکل گرفته اسـت و همـین ویژگـی باعث شده است که نماد دایره، در هر زمان، در کسوتهای گوناگونی آشکار شود.

۱- دایره و تجلی قداست

پیشینیان بر این باور بودند که فضاهای دایره‌ای وحلقه‌ای، حـافظ و نگاهـدار هـر آن چیزی است که در درون حلقه جای دارد. «الیاده»، دایره ساختن و دایـره زدن را بـه گونه‌ای رمزی، ایمنی بخش و مانع از هجوم ارواح خبیثه می‌داند. به عقیدهٔ او دایره‌هـای بسته شده گرد مقابر، مانع از سرگردانی ارواح می‌شود و شگردی است بـرای حفاظـت از آنها و نیز موجب باقی ماندن ارواح در فضایی مقدس است (دوبوکور، ۱۳۷۶: ۹۳).

می‌توان گفت دایره از آن‌رو که فاقد آغاز و پایان و فراز و فرود است، نوعی کمـال اولیه و تمامیت و کلیت را القا می‌کند (کوپر، ۱۳۷۹: ۱۴۰ و ۱۴۱). «فـون فـرانتس» (از پیروان یونگ)، دایره (یا کره) را نماد «خود» نامیده است. این شکل، تمامیت روان را در تمام جنبه‌های آن، از جمله رابطهٔ میان انسان و کل طبیعت، بیان می‌کند. کارکرد دایره در اسطوره‌ها، رؤیاها، ماندالاها، آیین‌های پرستش خورشید و نیز نقشه‌های قدیم شهرها، بیانگر توجه به «تمامیت» به عنوان اصلی‌ترین و حیاتی‌ترین جنبهٔ زندگی انـسان اسـت (گوستاو یونگ، ۱۳۷۸: ۳۷۹).

یکی از مهمترین تجلیات قداست دایره، ماندالاست. ماندالا، غالباً از دایره‌های هم‌مرکز ساخته می‌شود که همه همگرا به مرکزی درونی هستند (دوبوکور، ۱۳۷۶: ۱۰۶). بنابراین، ماندالا را می‌توان بازتابی از جهان معنوی در این جهان دانست. همگرایی دایره‌ها در ماندالا، آن را به محلی برای تمرکز حواس، سلوک درونی و نمودار سیر سالکان تبدیل کرده است (کوپر، ۱۳۷۹: ۲۹۱). در هنرهای تصویری هند و خاور دور نیز، ماندالاها به شکل دایره های چهار و یا هشت پرتوی تصویر می‌شوند که جهان و پیوند آن با نیروهای الهی را آشکار می‌کنند (گوستاو یونگ، ۱۳۷۸: ۳۸). در برخی از ماندالاها نیز مربعی در داخل دایره آشکار است. در این اشکال می‌توان دایره را نماد آسمان و مربع را نماد زمین در نظر گرفت (دوبوکور، ۱۳۷۶: ۱۰۴).

از دیگر زمینه‌های ظهور قداست دایره، می‌توان به «مندل» و «دایرهٔ تعویذ» نیز اشاره کرد، که ویژگی حفاظت کنندگی دایره را آشکار می‌کنند.

در زبان فارسی *واژه‌های* «مندل» و «مندله» و «مندر»- که با نام «خط عزیمت» و «دایرهٔ تعویذ» نیز خوانده می‌شوند- به نظر می رسد که تغییر شکل یافتهٔ واژهٔ سانسکریت ماندالا هستند. «استاد فروزانفر» خط عزیمت را این گونه تعریف می‌کند:

«خط عزیمت خطی است که عزایم خوانان به شکل دایره رسم کنند ودرون آن نشینند» (بهاء ولد، ۱۳۵۲: ۴۷۵). در تعریف مندل و مندله نیز چنین آمده است: «دایره‌ای است که عزیمت خوانان بر گرد خود کشند و در میان آن نشسته، عزایم و ادعیه خوانند.» (شمیسا، ۱۳۷۷، ۲: ۱۰۰۲)

در متون شعر می‌توان دربارهٔ مندل و خط عزیمت، به ابیاتی اشاره کرد:

نشینم در خط و خوانم عزیمت کنم از خانه دیوان را هزیمت

(همان جا)

در داستانی به نام «شیخ الملوک» نیز از رسم مندر کشیدن یاد شده است: «شیخ دستور داد هر روز یک گوسفند سیاه بکشند و با نخستین قطره‌های خون آن مندر بکشند که عبارت است از دایره‌ای که با چوب یا نوک چاقو دور مرتاض رسم شده باشد تا از شرّ موجودات نامرئی در امان بماند، چون آنها نمی‌توانند وارد مندر شوند. تنها کاری که از دستشان برمی‌آید، این است که با ظهور در بیرون دایره او را چنان دچار وحشت کنند که فرار را برقرار ترجیح بدهد و کار چلّه‌نشینی بی‌نتیجه بماند.» (شاملو، ۱۳۸۱: ۲۷۰).

دایرهٔ تعویذ نیز، با کاربردی مشابه منـدل و خـط عزیمـت بـه منظـور درمـان ومحافظت از مجانین و صرعزدگان، چهارپایان، اموال و..... به کار می‌رفته است (شمیسا، ۱۳۷۷، ۱: ۴۹۱):

چـون شـبان راعـی از گـرگ عنیـد — وقـت جمعـه بـر رعـا خـط مـی‌کـشید
تـا بـرون نایـداز خـط گوسـفند — از درآیـد گـرگ و دزد بـا گزنـد

(مثنوی ۴۸۱۵/۶و ۴۸۱۶)

چنین دایره‌هایی با در برگرفتن فضایی تابو گونـه، بـه ابـزار محافظـت از اشـیا و اشخاص تبدیل می‌شوند. بر پایهٔ همـین بـاور، کـشتی‌گیـران، پـیش از کـشتی گـرفتن، دایره‌ای گرد خود می‌کشیدند تا از خود، در برابـر حریـف، محافظـت کننـد (دوبوکـور، ۱۳۷۶: ۹۴ و ۹۵).

۲- تکرار آفرینش کیهانی

از آنجا که هم شهر و هم انسان، نمونه‌هایی فشرده از عالم کبیر هستند، کالبـد و ساختار شهر را می‌توان چون کالبد انسان پنداشت.«سهروردی»، در **رساله فی حقیقـه العشق** در این باره می‌نویسد: «بدن انسان بر مثال شهری است. اعضای او کوههـای او و رگهای او جویهاست که در کوچه‌ها رانده‌اند و حواس او پیشه‌وران‌اند که هر یک به کاری مشغول‌اند.» (سهروردی، ۱۳۷۲، ج۳:۲۸۹ و ۲۹۰)

پایه و اساس شهرهای اسطوره‌ای ایران نیز، همچـون کالبـد انـسان، بـر نظمـی کیهانی منطبق است. بـر اسـاس ایـن نظـم- کـه در ایـران باسـتان بـه آن اشـه (asa) می‌گفتند- تمامی عوامل بی‌نظمی در جهان، بـرآمـده از نیروهـای شـیطانی و اهریمنـی است (آیت الله زاده شیرازی، ۱۳۷۸، ۱: ۱۳). انسان نیز در آفرینش هر چیـز، و از جملـه کالبد شهر و روابط اجتماعی درون آن، از الگوی این نظم کیهـانی پیـروی کـرده اسـت؛ بنابراین هر آنچه خارج از قلمرو این نظم قرار گیرد، چیزی نیست جز خرابـی و طبیعـت خارج و مکانهایی که اراده و هستی موجودات اهریمنی در آن جاری است. از ایـن‌رو، در شهرها، موجودات اهریمنی، در خرابه‌ها و بیغوله‌ها مسکن دارند. این مکانها- که خارج از حصار شهرها واقع‌اند- محل زندگی تمـامی نیروهـای شـر، از جملـه راهزنـان، دشـمنان مهاجم، بلایای طبیعی و موجودات اهریمنی چون جـن و پـری هـستند (الیـاده، ۱۳۶۵: ۴۲۷). بر این اساس، می‌توان گفت ساختار شهرها، تقلیـد و تکـراری اسـت از آفـرینش کیهانی. در کتاب **تاریخ شکل شهر تا انقلاب صنعتی**، در این باره آمده است: «شـهر

رومی بیانگر تصویری آسمانی در زمین بوده و به شیوه‌ای خاص و طی مراسمی مشخص و پیچیده پایه‌گذاری شده است.» (جیمز، ۱۳۶۸: ۴۲۷) ساختار شهرهای «دوگون» و «بامبارا» در کشور «مالی» نیز، از این الگوی کیهانی پیروی می‌کند. در این شهرها، کشتزارها، به صورت مارپیچ آمادهٔ کشت می‌شوند، چون در باور آنها، جهان به صورت مارپیچ خلق شده است. همچنین در این مناطق به تقلید از آسمان و زمین، روستاها به صورت جفت ساخته می‌شوند (ال.راس، ۱۳۷۹: ۵۹). به نظر می‌رسد ساخت شهرها، با طرح دایره‌ای نیز به نوعی، تکرار و تقلیدی باشد از الگوی آسمانی آنها. شهر «حضرا» (هاترا) در عراق، یکی از شهرهایی است که به شکل دایره ساخته شده است و معبد کبیر آن در میان شهر جای گرفته است. گرداگرد «حضرا» حصاری دایره‌ای به منظور حفاظت از شهر ساخته شده است (سفر، فواد، ۱۳۷۶: ۲۱). شهر بغداد نیز که شش قرن پس از ساخته شدن شهر حضر بنیان نهاده شده است، به شکل دایره‌ای است که کاخ و مسجد و جامع در مرکز آن قرار دارد (همان: ۲۱ و ۲۲). بناهای سنتی داخل شهرها نیز، محلی برای ظهور ویژگیهای آسمانی دایره بوده است. این مکانها را نیز همچون شهرها، می‌توان نتیجهٔ تکرار الگوی آسمانی آنها دانست. در معماری سنتی، دایره، نقشی ویژه در ارتباط بناها با نمونه‌های آسمانی داشته است.

۲- ۱. کاربرد دایره در معماری سنتی

ماندالا، طرح اساسی بناهای مذهبی و غیر مذهبی را در تمام تمدنها تشکیل می‌دهد (گوستاو یونگ، ۱۳۷۸: ۳۸۴). به نظر می‌رسد که کاربرد طرحهای ماندالایی در ساختار شهرها و بناها به منظور تبدیل آنها به فضایی قدسی بوده است. این بناها، فرافکنی است از یک تصویر «کهن الگویی» از درون ناخود آگاه انسان به سوی جهان خارج. به این ترتیب، شهر و قلعه و معبد آن، به نشانه‌ای از تمامیت روانی تبدیل می‌شوند و تأثیر و نفوذ ویژه‌ای بر افرادی که وارد آن می‌شوند و در آن زندگی می‌کنند، می‌گذارند (همان: ۳۸۶ و ۳۸۷). فضای قدسی در معماری، به نوعی تکرار حضور آغازین انسان در بهشت را به ذهن می‌رساند. از این‌رو، انسان برای متبرک کردن فضای مقدس، به جداسازی این فضا از دنیای پیرامون می‌پردازد (الیاده، ۱۳۷۲: ۳۴۶). گفتنی است که، تصور قداست در میان فضایی محصور، تنها کارکرد دیوارهای کشیده شده در اطراف حریمهای مقدس نیست، بلکه این دیوارها انسان را از خطرات اطرافش نیز محافظت

می‌کنند. «قداست همواره برای کسانی که بدون آمادگی یافتن و انجام دادن اعمال تقرب به محیطی مقدس وارد می‌شوند، خطرناک تصور شده است.»(همان: ۳۴۸) هنگامی که موسی به وادی «طوی» نزدیک می‌شود، خداوند به او دستور می‌دهد که پابرهنه شود: « فَاخلَع نَعلَیک إنّک بِالوادِ المقَدَّسِ طُوی» (طه/ ۱۱ و ۱۲) سرزمین «طوی»، مکانی مقدس است؛ از این‌رو برای وارد شدن در آن، باید آیین‌های خاصی را رعایت کند تا شایستگی ورود به آن سرزمین را پیدا کند.

در معماری، بخشهای مختلف یک بنای سنتی، منعکس کنندۀ معنایی کیهانی هستند. برای نمونه، در اسلام، دایره نشانه‌ای است که بیانگر جلال خداوندی و معنایی آسمانی است، چنان‌که مساجد اسلامی که تالاری است چهارگوش با گنبدی بر روی آن، همچنین، قبلۀ مسلمانان که عبارت است از مکعب عظیمی از سنگ سیاه در مرکز صحن دایرۀ سفید، مجسم کنندۀ دوگانگی زمین و آسمان است (دوبوکور، ۱۳۷۶: ۱۰۴).

۳- راز آمیزی حلقه

حلقه، در فرهنگهای مختلف، همواره با راز آمیزی و حادثه آفرینی همراه بوده است. راز آمیزی حلقه را می‌توان نتیجۀ ارتباط دایره با نیروهای ماورایی و قدسی دانست. قداست و حلقه‌های راز آمیز، در بسیاری از اسطوره‌ها، داستانها و حتی باورهای عامیانه نمود یافته است. «وارنیگ» در کتاب «فرهنگ خرافات»، به باوری اشاره می‌کند که بنابر آن، اروپاییان، بیرون آمدن حلقه‌ای آهنی، اطراف یک بشکه بزرگ آب یا آب‌جو، در شب کریسمس را نشانۀ وقوع مرگ یکی از افراد خانواده در آن سال می‌دانند (وارنینگ، ۱۳۷۱: ۱۴۶). در باور برخی نیز، افتادن حلقه ازدواج در مراسم عروسی، همچنین گم شدن حلقۀ زن پس از ازدواج، از نشانه‌های نحسی و اتفاقات شوم به شمار می‌رود (همان جا). همچنین بنابر داستانی افسانه‌ای که «هرودوت» آن را نقل کرده است، حلقه را می‌توان به عنوان نشانۀ سرنوشت نیز تصور کرد. در این افسانه، «پولیکرات» به منظور حفظ بخت و اقبال روی آورده به وی، حلقۀ زمرد نشانش را به عنوان قربانی به دریا می‌افکند. پس از چندی، ماهی‌ای که حلقه را ربوده بود، صید می‌شود و به این ترتیب، حلقه دوباره به نزد پولیکرات برده می‌شود. به این ترتیب، دریا، با بازگرداندن حلقه به صاحبش، گریزناپذیری از دست سرنوشت را به وی می‌آموزد.

پولیکرات، چندی بعد، از داریوش شکست می‌خورد و به دار آویخته می‌شود (دوبوکور، ۱۳۷۶: ۹۶).

حلقه گاهی نماد ابزاری است که در بند می‌کشد و به دام می‌اندازد. وقتی یک پاپ جدید برگزیده می‌شود، حلقهٔ ماهیگیران را به او می‌دهند. این حلقه نماد این سخن عیسی است با حواریون (که ماهیگیر بودند): «من شما را صیاد انسانها خواهم کرد.» (کمبل، ۱۳۸۰: ۱۵)

رسم حلقه افکندن بر گوش غلامان به نشانهٔ بندگی نیز، ریشه در همین معنای رمزی حلقه دارد. همچنان که صوفیان رفاعی، طوقی آهنی، به نشانهٔ غلامی ائمه در گردن می‌افکندند. این معنای نمادین حلقه موجب شده است که در ادبیات، «حلقه به گوش»، در معنای مجازی فرمانبردار و غلام به کار رود (شمیسا، ۱۳۷۱، ۱: ۳۸۰).

باور به ویژگیهای راز آلود و قدسی حلقه و دایره، موجب ترکیب و یا همنشینی دایره با برخی دیگر از اشکال مقدس شده است. فلز و سنگ را می‌توان به عنوان مهمترین عناصری دانست که در برخی از اسطوره‌ها، پیوندی قدسی با دایره برقرار کرده‌اند.

۴- پیوند دایره وسنگ

انسان از دیرباز سنگ را می‌پرستیده است و گاهی نیز از آن به عنوان ابزاری دفاعی برای خود و درگذشتگانش سود می‌برده است (الیاده، ۱۳۷۲: ۲۱۵). در برخی مناطق، سنگهای آسمانی، نشانهٔ باران‌زایی و باروری تلقی می‌شوند و هنگام خشکسالی به آنها قربانی پیشکش می‌شود (همان: ۲۲۳).

نمونهٔ چنین باوری، در میان ایرانیان نیز دیده می‌شود. در یکی از بخشهای استان چهارمحال و بختیاری به نام «گندمان» منطقه‌ای به نام «سنگ بر» وجود دارد. در این منطقه، سنگی به همین نام موجود است. اهالی منطقه، بر این باورند که اگر در هنگام خشکسالی، این سنگ را از زمین بردارند، آن سال بارندگی بسیاری خواهند داشت.

به نظر می‌رسد می‌توان ریشهٔ قداست سنگ را در منشأ آسمانی آن جستجو کرد. پیشینیان، آسمان را (پیش از باور به فلزی بودن آن) سنگی یکپارچه، بالای زمین می‌پنداشته‌اند (بهار، ۱۳۸۱: ۸۰). این اعتقاد در باور ایرانیان نیز قدمتی دیرینه دارد؛ چنانکه واژهٔ آسمان در اوستا «Asman – Asan» به معنی سنگ است (همان:۴۸). شاید بتوان تقدس سنگ و آسمانی بودن آن را عامل پیوند سنگ و دایره در برخی

اسطوره‌ها دانست. این پیوند را در اندیشه‌های متأخران- که کوه البرز را حلقه‌ای سنگین، پیرامون کیهان می‌پنداشته‌اند- نیز می‌توان دید: «زمین فراخ، میانهٔ گیتی جای دارد. گرد زمین را (اگرش چون گوی بنگریم، کمر استوایی‌اش) را کوه هرا و یا هرئیتی (Haraiti) گرفته است که بیشتر با صفت بلند آید: البرز، کوه دیگری به دو نیمش کند، آن را تیرگ البرز خوانند. کوه البرز از دین پیداست که: پیرامون کیهان است؛ و کوه تیرگ میان کیهان. گردش خورشید همچون افسری است پیرامون کیهان...» (اشه، ۱۳۷۳: ۱۷ و۱۸).

سنگهای دایره‌ای نیز، به عنوان تجلی‌گاه پیوند قدسی دایره و سنگ قابل توجه‌اند. در برخی فرهنگها، عبور کردن از سنگهای دایره‌ای، علاوه بر اینکه نوعی غسل تعمید پنداشته می‌شود، خوش یمن و دافع طلسم و جادوست (الیاده، ۱۳۷۲: ۲۲۱). در چین نیز سنگی دایره‌ای شکل به نام «پی» دیده می‌شود که سوراخی در وسط آن قرار دارد. در باور چینیان، این سنگ نشان دهندهٔ گذرگاه نیروهای کیهانی و انرژیهای آسمانی است (دوبوکور، ۱۳۷۶: ۹۶ و ۹۷). نمونهٔ این دایره‌های سنگین مقدس در اسطوره‌های ایرانی، هاون سنگین (یا آهنین) است، که از آن به عنوان «سرور پاکی‌ها» یاد شده است (پور داوود، ۱۳۸۰: ۱۶۶). گفتنی است که داروی جاودانگی را با کوبیدن و فشردن گیاه «هوم» در این هاون، به دست می‌آورند (همان جا). این هاون علاوه بر پیوند گیاه هوم و جاودانگی، به دلیل شکل دایره‌ای و سنگین خود قدرتی ماورایی دارد؛ چنانکه می‌تواند آن را به دیگران نیز انتقال دهد.

دیگ «گریدون» نیز نمونهٔ چنین ظرفی، در اسطوره‌های«سلتی» است که آن را منشأ پایان ناپذیری، باززایی و الهام دانسته‌اند (کوپر، ۱۳۷۹: ۱۶۲).

۵- پیوند دایره، فلز و سنگ

در باور زرتشتیان، اورمزد،«امشاسپندان» آفریدهٔ خود را، در نبرد با اهریمن چنان قرار داد که هر یک با دشمن مخصوص خود مبارزه کنند. یکی از این امشاسپندان، شهریور است که در آفرینش مادی با فلز پیوند دارد و نگاهبان آن به شمار می‌رود. شهریور برای نابود کردن و به دام انداختن اهریمن از فلز استفاده می‌کند. با نگاهی به متون مقدس پیش از اسلام می‌توان دید که بارها فلز در کنار شهریور تقدیس شده است: «و هوخشتر را می‌ستاییم، شهریور را می‌ستاییم، فلز را می‌ستاییم و...» (پور داوود،

۱۳۸۱: ۶۷). همچنین در خرده اوستا آمده است: (روز) شهریور، فلز گداخته، آمرزش (رحم) که درویشان (بینوایان) را پناه دهد (پور داوود، خرده اوستا، ۱۳۸۰: ۹۱).

بنابر کتاب «روایات پهلوی»، در پایان جهان تنها شهریور توان مبارزه با اهریمن و نابود کردن وی را دارد. در این روایات، شهریور با فلز گداخته به جنگ اهریمن می‌رود و بر او پیروز می‌شود:» ۸۶ ـ آنگاه شهریور به سوراخی که ایشان اندر شدند، فلز گداخته ریزد و از پس ایشان اندر شود. ۸۷ ـ دیوان از این زمین به دوزخ افتند.» (روایات پهلوی ۱۳۶۷: ۶۳) نمونهٔ این کاربرد فلز را در یکی از مهمترین آیین ایران باستان به نام «ور ایزدی» می‌توان دید. از جمله عناصری که در این «ور» به آهنگ جداکردن حق از باطل استفاده می‌شده، فلز گداخته بوده است. در این آیین، ایمنی و بی‌گزندی در برابر فلز گداخته، نشانهٔ بی‌گناهی؛ وآسیب پذیری در برابر آن نشانهٔ گناهکاری افراد شناخته می‌شده است (ر.ک: نیبرگ،۱۳۸۲: ۶۶و۶۷).

این روایات علاوه بر اینکه به فلز جنبهٔ آسمانی می‌دهند، پیوند آن را با حوادث پایان جهان و در نتیجه جاودانگی روشن می‌سازند. از این رو، می‌توان وجهه‌ای مقدس برای فلز در نظر گرفت؛ چنان‌که گاهی در اسطوره‌ها، فلز در کنار سنگ و دایره قرار می‌گیرد. شاید بتوان از آسمان به عنوان نقطهٔ مشترک تقدس دایره، فلز و سنگ نام برد. علاوه بر روایاتی که در مورد دایره‌ای و سنگین بودن آسمان بیان شد، بنا بر روایتی از کتاب «بندهش»، آسمان از جنس «خماهن» معرفی شده است (فرنبغ دادگی، ۱۳۷۸: ۱۴۵). خماهن در برهان قاطع، سنگی به غایت سخت و تیره رنگ معرفی شده است که در عربی به آن «حجر حدیدی» و «صندل حدیدی» می‌گویند (خلف تبریزی، ۱۳۷۶: ۷۶۹). در این روایت می‌توان آمیزش دو اسطوهٔ سنگین بودن و فلزین بودن آسمان را دید. این آمیزش در نمادهای دیگر همچون انگشتری نیز دیده می‌شود.

۵ – ۱. انگشتری

یکی از جلوه‌های پیوند دایره، فلز و سنگ، در «انگشتری» نمود یافته است. انگشتری در باور پیشینیان، ابزاری است با ویژگیهای قدرت بخشی و حمایت‌کنندگی. در کتاب **حلیه المتقین**، روایات بسیاری دربارهٔ قداست و حرمت انگشتری و آداب استفاده کردن از آن، نقل شده است. در یکی از این روایات آمده است که علی (ع) چهار انگشتری در دست می‌کرد؛ یاقوت با خاصیت شرافت و زیبایی؛ آهن چینی با خاصیت قوّت؛ فیروزه با خاصیت نصرت و یاری؛ و عقیق با خاصیت حرز و دفع دشمنان و بلاها

(مجلسی، ۱۳۷۲: ۱۵). در روایتی دیگر از امام رضا (ع) نقل شده است که انگشتر جزع یمانی در دست کنید تا شیاطین سرکش را از شما دور دارد (همان: ۱۹).

بنابراین روایات، علاوه بر انسانها، جنیان نیز می‌توانند از خاصیت جادویی انگشتر استفاده کنند. در کتاب **حلیه‌المتقین**، آمده است که جنیان از نگین انگشتری برای درمان بیماریهای خود استفاده می‌کنند (همان: ۲۲ و ۲۳). در فرهنگ عامه نیز درمان کردن بیماریهای خاص با انگشتری و نگین مرسوم بوده است؛ به گونه‌ای که انگشتری را در آب می‌انداختند و می‌جوشاندند، سپس این آب جوشانده شده را به بیمار می‌خوراندند (شاملو، ۱۳۸۱: ذیل جن).

نمود پیوند آسمانی دایره، فلز و سنگ را در شکل انگشتری، در برخی از اسطوره‌ها و داستانها نیز می‌توان دید. در میان تفاسیر و روایات اسلامی، انگشتری سلیمان، از این نظرگاه، جلوه‌ای آشکار دارد.

۵- ۱ - ۱ .انگشتری سلیمان و آدم

در داستان سلیمان (ع)، انگشتری، نقش قابل توجهی دارد. «حضرت سلیمان» با این انگشتری بر پریان و دیوان و شیاطین حکم‌فرمایی می‌کرده است. «میبدی» در **کشف الاسرار**، در این‌باره چنین آورده است: «و قوله: و اوتینا من کل شیء ای ـ اعطینا من کل شیء الملک و النبوّة و الکتاب و الریاح و تسخیر الجن و الشیاطین و منطق الطیر و الدوابّ و محاریب و تماثیل و جفان کالجوابی و عین الصفر و انواع الخیر.» (میبدی، ۱۳۸۲، ۷: ۱۹۰) در این داستان، یکی از شیاطین انگشتری سلیمان را می‌رباید و سلیمان را از تخت به زیر می‌کشد. آن شیطان با ربودن انگشتری، بر تخت می‌نشیند و به نیروی آن، بر همگان فرمانروایی می‌کند. پس از چهل روز، آصف (وزیر سلیمان) از ماجرا آگاه می‌شود و از خدا نابودی آن شیطان را می‌خواهد. به این ترتیب، شیطان با از دست دادن انگشتری، از سلطنت نیز محروم می‌شود و سلیمان با رسیدن به انگشتری، دوباره به تخت باز می‌گردد (خزائلی، ۱۳۴۱: ۳۷۲).

همچنین در تفسیر **کشف الاسرار**، دربارهٔ نامهٔ سلیمان به «بلقیس» چنین آمده است: «و مضمون نامه سلیمان این است:" بسم الله الرحمن الرحیم. الّا تعلوا علیَّ و اتونی مسلمین." و نامه‌های پیغمبران همه چنین بودی: موجز و مختصر و بی طویل. سلیمان نامه به مهر کرد به خاتم خویش، و به هدهد داد. هدهد نامه به بلقیس رسانید؛ بلقیس چون مهر سلیمان دید، لرزه بر وی افتاد و به تواضع پیش آمد. و کان ملک سلیمان فی

خاتمه. بدانست که ملک سلیمان عظیم تر از ملـک وی اسـت....» (میبـدی، ۱۳۸۲، ۷: ۲۰۸ و ۲۰۹). عبارت «و کان ملک سلیمان فی خاتمه»، و حالت بلقـیس پـس از دیـدن آن مهر، نشان از اهمیت انگشتری سلیمان دارد.

در تفسیر **ابو الفتوح** نیز به داستان تسلیم شدن جنیان و شیاطین، و ارتباط آن با حلقه و فلز اشاره شده است: «... سلیمان علیه السلام پاره‌ای مس بگرفت و نگین خود، مهر بر آنها نهاد و و برای جنیان مهر بر آهن نهادی و برای شیاطین بر مس و حق تعالی چنان ساخته بود که هر ماردی و بی‌فرمانی مهر سلیمان دیدی، در حال مسخّر و منقـاد شدی....» (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۴، ۴: ۵۹۰).

گویا «جمشید» نیز صاحب چهار انگـشتری بـوده کـه بـه هنگـام جنـگ آنهـا را دردست می‌کرده است (کریستین سن، ۱۳۷۲: ۴۵۰). همچنین، نشان نبـوت نـوح نیـز، انگشتری وی ذکر شده است (شمیسا، ۱۳۷۱: ۵۹۰).

در تفسیر **کشف الاسرار**، از انگشتری حضرت آدم (ع) نیز، سخن به میان آمـده است. از روایت میبدی بر می‌آید که این انگشتری برای آدم (ع) عزت بخش بوده اسـت: «وهب بن منبه گفت... پس از آنکـه آدم را در بهـشت بنـشاند، انگـشتری بـه وی داد و گفت: یا آدم هذا خاتم العزّ خلقته لک لا تنسی فیه عهدی، فا خلعه. یا آدم این انگشتری را به تو دادم و عزّ تو در این بستم نگر تا عهد مـن فرامـوش نکنـی، کـه اگـر عهـد مـن فراموش کنی من این خاتم عزّ تو از تو واستانم و به دیگری دهم.... گفته‌اندــ چـون آدم آن انگشتری در انگشت کرد، از انگشت آدم چنان می‌تافت که آفتاب در دنیـا مـی‌تابـد. درختان و دیوار بهشت از آن روشن شده و زمین بهشت از آن بویا گشته، پس چون آدم عاصی شدـ طار الخاتم من اصبعهـ از انگشت وی انگشتری می‌پرید، گفته‌اند که در شاخ سدره المنتهی آویخت و گفته‌اند که بر عرش در آویخت.» (میبدی، ۱۳۸۲، ۱: ۱۵۰)

ویژگیهای بیان شده در مورد انگشتری، در مورد تاج شاهان نیز صـدق مـی‌کنـد. تاجها، افزون بر آن‌که نماد قدرت پادشاهان هستند، نقطهٔ پیوند سه عنصر مقدس دایره، فلز و سنگ نیز به شمار می‌روند.

۵ – ۲. دایرهٔ تاج

تقدیم کردن تاج به پادشاه به نوعی، انتقـال قـدرت را القـا مـی‌کنـد؛ از ایـن رو، می‌توان یکی از فلسفه‌های تاج‌گذاری پادشـاهان را بـه دسـت آوردن قـدرتهای مـاورایی دانست. در اسطوره‌های هندی آمده اسـت کـه یکـی از ابزارهـایی کـه «ایـنـدره» بـرای

پادشاهی «بیمه» به او می‌بخشد، حلقه‌ای است از گلهای زنبق ناپژمردنی که مایهٔ پیروزی بر دشمنان، و نشان بزرگی وی است: «تو را گردونه‌ای از جنس بلور آسمانی بخشیدم که ویژهٔ ایزدان است و با آن توانی بگردی. تنها میرایی هستی که سوار بر این گردونهٔ شگفت‌انگیز، چون ایزدی که به کالبد درآید، در هوا به گردش درخواهد آمد. تو را حلقه‌ای از گلهای زنبق ناپژمردنی می‌دهم که مایهٔ پیروزمندی تو است. این حلقه گل در نبرد، تو را از نیزه‌های دشمن مصون خواهد داشت. این حلقهٔ گل، نشان بزرگ، بی همتا و ایزدی تو و موسوم به حلقهٔ گل ایندره خواهد بود. » (دومزیل، ۱۳۸۳: ۱۰۴).

«ناهید» نیز تاجی مانند چرخ بر سر دارد که با ستاره‌ها آراسته شده است (پورداوود، ۵، ۱۳۷۷: ۱۴۸). همچنین در «رام یشت»، هنگام ستایش «اندروای»، در کنار دیگر زینتها، از تاج زرین وی نیز یاد شده است: «اندروای زرین خود را ما می‌ستاییم، اندروای زرین تاج را ما می‌ستاییم، اندروای زرین طوق را ما می‌ستاییم.» (پور داود، ۲، ۱۳۷۷: ۱۰۴)

می‌توان فلزات گران‌بها، در، گوهر و ستاره‌هایی که بر روی تاج تعبیه می‌شده است، همچنین برگ و گیاه نهاده شده بر سر پیکره‌های خدایان باستان را نماد نیروهای فوق طبیعی دانست (دوبوکور، ۱۳۷۸: ۹۷). این تاجها صاحبانشان را در برابر خطرات و آسیبها، حفظ می‌کرده‌اند. علاوه بر انگشتری و تاج، سایر زیور آلات نیز با استفاده از ویژگیهای اشکال مقدس، قداست یافته‌اند. این ویژگیها، زیور آلات را از قدرتی ماورایی بهره‌مند می‌کرده است. شاید بتوان گفت: یکی از ابتدایی‌ترین دلایل استفاده کردن از این زیور آلات، بهره‌مندی از خاصیت قدرت بخشی آنها بوده است.

۵– ۳. زیورها، ابزاری برای راندن نیروهای شر

در قدیم، «یاره» به صورت حلقه‌ای ساخته می‌شد که دو سر آن از هم باز بود. این شکل، به نوعی تداعیگر شکل آسمان بوده است. آسمان نیز، دایره‌ای شکل، فلزی و دارای نقطه‌ای نفوذی بود. این نقطه همان است که اهریمن از آن طریق، به حریم آسمان راه می‌یابد و پس از بسته شدن آن (با کوشش «فروشی‌ها» و «امشاسپندان»)، به دام می‌افتد (هیلنز، ۱۳۸۱: ۸۹). از این رو، می‌توان کارکرد نقطهٔ نفوذی یاره‌ها را (همچون آسمان)، به دام انداختن نیروهای اهریمنی دانست.

متون قدیم و آثار باستانی نشان می‌دهند که سر یاره‌ها معمولاً به شکل حیوانات وحشی و خطرناک و یا تصاویر خدایان و فرشتگان نگهبان ساخته می‌شده است:

چو شیر شرزه و چون مار گرزه بر سر و دست ز هــوش افــسر مغفــور و یــارهٔ قیــصر
(مسعود سعد سلمان، ۱۵۹: ۱۳۳۹)

«گیرشمن» در کتاب **ایران از آغاز تا اسلام**، تصویر یاره‌ای زرین را آورده است که در انتهای آن، دو مار همشکل به هم می‌رسند (گیرشمن، ۱۳۳۶: ۴۷۳). شایان ذکر است که مار در فرهنگهای مختلف نماد حفاظت و نگهبانی بوده است (همان جا). شـیر نیـز در بـاور پیشینیان جنبه‌ای طلسم‌گونه با کارکرد محافظت‌کنندگی داشته است؛ چنانکه دو سر تخت پادشاهان را به نقش شیر مزین می‌کرده‌اند (شمیسا، ۱۳۷۷، ۱: ۲۶۴).

«ابوالفتح رازی»، در توصیف تخت سلیمان چنین آورده است:

«...گفتند بر دو جانب سریر سلیمان دو شیر سـاخته بودنـد. جنیـان و بـر بـالای دستهای سریر دو کرکس ساخته بودند که چون سلیمان پای بر سر آن نهادی آن شیرها دست بگستردندی تا او پای بر آنجا نهادی و بر سریر شدی... چـون بخـت نـصر از پـس سلیمان بر بنی اسرائیل غالب شد، خواست تا بر جای سلیمان بنشیند. علم آن ندانـست. پای بر نهاد. شیر دست بر آورد و بر ساق پای او زد و ساقش را مجروح کرد. او بیفتـاد و از هوش بشد و آن سریر را رها کرد....» (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۴ ه.ق؛ ۴: ۳۷۵)

گیرشمن نیز در یکی از تصاویر کتاب خود، یاره‌ای زرین را نـشان مـی‌دهـد کـه در دو انتهـای آن، سـر دو شـیر خـشمگین بـا دهـان بـاز و دنـدانهایی آشـکار، دیـده مـی‌شـوند (گیرشمن،۱۳۳۶: ۴۸۰).

علاوه بر یاره‌ها، در قدیم، گوشواره‌ها نیز برای برخورداری از قـدرتهای جـادویی و ضـد اهریمنی، با تصاویر حیوانات، فرشتگان و یا خدایان، تزیین می‌شده‌اند. یکی از گوشواره‌های پیدا شده در معبد آناهیتا، به شکل فرشته‌ای مذکر و بالدار است. همچنین در یکی از گوشواره‌هـای فرهنگ «هلنی»، تصویر خدایی به نام «اروسی» دیده می‌شـود (هرمـان، ۱۳۷۴:۶۸). از دیگـر زیورها و ابزارهایی که خاصیت جادویی و طلسمی داشته‌انـد، گـردن بنـدها (دوبوکـور، ۱۳۷۸: ۹۷) و بازوبندها را می‌توان نام برد. با تأمل در «بازوبند» اسفندیار، می‌توان خاصیت جـادویی و راز آلود این حلقه‌ها را به آسانی دریافت. در خوان چهارم از داستان «هفت خـوان اسـفندیار»، «گرگسار» به اسفندیار هشدار می‌دهد که فردا با زن جادو روبه‌رو خواهد شد. کسی که شاهان او را غول می‌خوانند و اگر بخواهد می‌تواند بیابان را دریا کند. اسـفندیار انـدرزهای گرگـسار را نمی‌پذیرد و به راه خود ادامه می‌دهد (شاهنامه ۶/ ۱۷۷/ ۱۸۲ ـ ۱۹۲):

کــه مــن بــا زن جــادوان آن کــنم کــه پــشت و دل جــادوان بــشکنم
(شاهنامه ۶/ ۱۷۷/ ۱۸۹)

فـردای آن روز، زن جـادوگر، اسـفندیار را در حـال آواز خوانـدن در بیـشه‌زاری می‌بیند و بر آن می‌شود تا او را به دام اندازد؛ از این رو، خود را در هیـأت زیبـارویـی در می‌آورد و به نزد اسفندیار می‌رود. گفتنی است که اسفندیار، زنجیری پـولادین بـه بـازو داشت که او را از نیروهای اهریمنی و جادوها و پلیدیها آگاه می‌سـاخت. ایـن زنجیـر را- که اصلی بهشتی داشت- زرتشت به بازوی او بسته بود. اسفندیار به یـاری ایـن بازوبنـد، هوشیار می‌گردد و از خطر می‌رهد.

یکـــی نعـــز پـــولاد زنجیـــر داشـــت　　نهـــان کـــرده از جـــادو آژیـــر داشـــت
بـــه بـــازوش در بـــسته بـــر زردهـــشت　　بگـــشتاسب آورده بـــوداز بهـــشت
(همان۶/ ۱۷۹/ ۲۱۸ ـ ۲۱۷)

ویژگی بازو بند اسفندیار آن بود که هر نوع گزندی را از اسفندیار دور می‌داشت:

بـــدان آهـــن از جـــان اســـفندیار　　نبـــردی گمـــانی بـــه بـــد روزگـــار
(همان ۶/ ۱۷۹/ ۲۱۹)

سرانجام زن جادوی اهریمن‌خو، با نیروی بازوبند اسفندیار، تبدیل به «گنده‌پیری تباه» می‌شود:

زن جـــادو از خویـــشتن شـــیر کـــرد　　جهـــان‌جـــوی آهنـــگ شمـــشیر کـــرد
بـــدو گفـــت بـــر مـــن نیـــاری گزنـــد　　اگـــر آهنـــین کـــوه گـــردی بلنـــد
بیـــارای ز انـــسان کـــه هـــستی رخـــت　　بشمـــشیر یـــازم کنـــون پاســـخت
بـــه زنجیـــر شـــد گنـــده پیـــری تبـــاه　　ســـر و مـــوی چـــون بـــرف و رنگـــی ســـیاه
یکـــی تیـــز خنجـــر بـــزد بـــر ســـرش　　مبـــادا کـــه بینـــی ســـرش گـــر بـــرش
(همان۶/ ۱۷۹/ ۲۲۵ـ ۲۲۱)

در انتهای برخی از این بازوبندها تصویر سر حیوانات افسانه‌ای دیده می‌شود (کخ، ۱۳۷۶: ۱۲۴). کمربند یکی از ابزارهای زینتی اسـت کـه کـارکرد شـر سـتیزی را در آن می‌توان دید. کمر بند بستن از رسمهایی است که تا دوران متأخر نیز جنبهٔ راز آمیزی و و جادویی خود را حفظ کرده است. «مهرداد بهـار»، در کتـاب **پژوهـشی در اسـاطیر ایران**، این رسم را امری تمثیلی دانسته است. به اعتقاد زرتشتیان، اهریمن تنها قـسمت زیرین آسمان را (تا زیر سپهر ستارگان نیامیزنده) می‌تواند آلوده کند. از این رو، کمربند بستن زرتشتیان (با توجه به شباهت‌های جهان و انسان به عنوان عـالم صـغیر)، نمـادی است از سپهر ستارگان نیامیزنده، که تعیین کننـدهٔ مـرز آلـودگی و پـاکی اسـت (بهـار، ۱۳۸۱: ۲۵۹).

در کتاب **باهرویسپ آگاهی**، آمده است که «سپندارمذ» وقتی در هیأت دوشیزه‌ای به خانهٔ منوچهر رفت، «کستی» زرینی به کمر بسته بود. در این کتاب، کستی زرین با «چرخهٔ اختران» مقایسه شده است (رهام، ۱۳۷۹: ۱۲).

علاوه بر حلقهٔ کمربند، طرح ماندالایی سگک و همچنین نقشهای حک شده بر روی آن نیز به نوعی، ابزار ایمنی و صیانت را به ذهن می‌رسانند. در میان آثار به جای مانده از شهر هاترا مجسمهٔ فرمانده‌ای نظامی دیده می‌شود که کمربند وی با قطعه‌های فلزی تزیین شده است. روی این قطعه‌های فلزی، تصویر مار افسانه‌ای بالدار، دو مار افعی و حیوانی شکاری نقش بسته است (سفر، ۱۳۷۶: ۲۹۶).

به نظر می‌رسد رسم کمربستن در ایران تنها ویژهٔ زرتشتیان نبوده است. طبق گزارش «بیرونی» در **آثار الباقیه** کمربند بستن به عنوان مراسمی آیینی و مذهبی پیش از زرتشتیان نیز مطرح بوده است: « فریدون به مردم فرمان داد که برای سپاس از خداوند کستی به کمر ببندند.» (بیرونی، ۱۳۵۲: ۲۹۲)

نتیجه‌گیری

بر اساس آنچه گذشت، می‌توان به نتایج زیر دست یافت:

۱- انسان برای نشان دادن مفهوم جاودانگی، از نمونه‌های ازلی و کهن الگوهای ذهنی استفاده کرده است.

۲- یکی از مهمترین این نمونه‌های ازلی، دایره است، که نماد تقدس، کمال، بی‌نهایت و جاودانگی است.

۳- نمادین بودن این کهن الگو باعث شناور بودن آن گشته و در کسوتهای گوناگون آشکار شده است.

منابع

۱- ابوالفتوح رازی، جمال‌الدین حسین بن علی بن محمد رازی.(۱۴۰۴هـ .ق). **تفسیر روض الجِنان و روح الجنان**، قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی.

۲- اشه، رهام.(۱۳۸۳). **هرمزد باهرویسپ آگاهی**، تهران: اساطیر.

۳- ال.راس، کلی و وینترز، ادوارد و کوپر، کلیر.(۱۳۷۹). **مبانی فلسفی ادراک فضا**، ترجمه و گزیده آرش ارباب جلفایی، تهران: نشر خاک.

۴- الیاده، میرچا.(۱۳۷۲). **رساله در تاریخ ادیان**، ترجمه جلال ستاری، تهران: توس.
۵- _____.(۱۳۶۵). **مقدمه بر فلسفه‌ای از تاریخ**، ترجمه بهمن سرکاراتی، تبریز: نیما.
۶- آیت الله زاده شیرازی، باقر (گرد آورنده).(۱۳۷۸). «بنیادهای فلسفی و اساطیری شهرهای ایران» **«مجموعه مقالات دومین کنگره تاریخ معماری و شهرسازی ایران»**، ج۱، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور.
۷- بارت، رولان.(۱۳۷۵۹). **اسطوره، امروز**، ترجمه شیریندخت دقیقیان، تهران: مرکز.
۸- بهاء ولد، بهاءالدین محمد بن حسین خطیبی بلخی.(۱۳۵۲). **معارف بهاءولد**، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران: طهوری.
۹- بهار، مهرداد.(۱۳۸۱). **پژوهشی در اساطیر ایران**، تهران: آگاه، چاپ چهارم.
۱۰- بیرونی، ابوریحان.(۱۳۵۲). **آثارالباقیه**،ترجمه اکبر دانا سرشت، تهران: ابن سینا.
۱۱- پورداود، ابراهیم (تفسیر و تألیف).(۱۳۷۷). **یشت‌ها**، تهران: اساطیر.
۱۲- _____(گزارنده).(۱۳۸۱). **ویسپرد**، تهران: اساطیر.
۱۳- _____.(۱۳۸۰). **خرده اوستا**، تهران: اساطیر، چاپ اول.
۱۴- خزائلی، محمد.(۱۳۴۱). **اعلام قرآن**، تهران: امیر کبیر.
۱۵- خلف تبریزی، محمد.(۱۳۷۶). **برهان قاطع**، به کوشش دکتر محمد معین، تهران: امیرکبیر، چاپ ششم.
۱۶- دوبوکور، مونیک.(۱۳۷۶). **رمزهای زنده جان**، ترجمه جلال ستاری، تهران: مرکز، چاپ دوم.
۱۷- دومزیل، ژرژ.**(۱۳۸۳). سرنوشت شهریار**، ترجمه مهدی باقی و شیرین مختاریان، تهران: نشر قصه.
۱۸- سفر، فؤاد.(۱۳۷۶). **حضرا- شهر خورشید** (گزارش کاوشها و پژوهشهای باستان‌شناسی و بازسازی آثار معماری شهر حضرا)، ترجمه و تحشیهٔ نادر کریمیان دشتی، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور.
۱۹- سهروردی، شهاب الدین.(۱۳۷۲). **مجموعهٔ مصنفات**، تصحیح سید حسین نصر، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۲۰- شاملو، احمد(با همکاری آیدا سرکیسیان).(۱۳۸۱). **کتاب کوچه**، تهران: مازیار.

۲۱- شمیسا، سیروس.(۱۳۷۷). **فرهنگ اشارات در ادبیات فارسی**، تهران: فردوس.
۲۲-_____.(۱۳۷۱). **فرهنگ تلمیحات**، تهران: فردوس.
۲۳- فرنبغ دادگی.(۱۳۷۸). **بندهش**، به کوشش مهرداد بهار، تهران: توس.
۲۴- قرآن کریم
۲۵- کامبخشی فرد، سیف الله.(۱۳۷۴). **آثار مکشوفه از معبد آناهیتا (کنگاور)**، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور.
۲۶- کخ، هایدی ماری.(۱۳۷۶). **از زبان داریوش**، ترجمه پرویز رجبی، تهران: کارنگ.
۲۷- کریستین سن، آرتور.(**۱۳۷۲**). **نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌های ایران**، ترجمه ژاله آموزگار- احمد تفضلی، تهران: چشمه، چاپ دوم.
۲۸- کمبل، جوزف.(۱۳۸۰). **قدرت اسطوره**، ترجمه عباس مخبر، تهران: مرکز، چاپ دوم.
۲۹- کوپر، جی.سی.(۱۳۷۹). **فرهنگ مصور نمادهای سنتی**، ترجمه ملیحه کرباسیان، تهران: فرشاد.
۳۰- گیرشمن، رومان.(۱۳۳۶). **ایران از آغاز تا اسلام**، ترجمه دکتر محمد معین، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۳۱- مجلسی، محمدباقر.(۱۳۷۲). **حلیه المتقین**، تهران: کانون انتشارات علمی، چاپ ششم.
۳۲- مسعود سعد سلمان.(۱۳۳۹). **دیوان**، تصحیح غلامرضا رشید یاسمی، تهران: پیروز.
۳۳- مولوی، جلال‌الدین محمد.(۱۳۷۱). **مثنوی معنوی**، تصحیح رینولد آلن نیکلسون، تهران: زمستان.
۳۴- میبدی، ابوالفضل رشید الدین.(۱۳۸۲). **کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار**، تهران: امیرکبیر، چاپ هفتم.
۳۵- میرفخرایی، مهشید (مترجم).(۱۳۶۷). **روایت بلند**، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۳۶- نیبرگ، هنریک ساموئل.(۱۳۸۲). **دین‌های ایران باستان**،ترجمه سیف‌الدین نجم‌آبادی، کرمان: دانشگاه شهید باهنر.

۳۷- وارنیگ، فیلیپ.(۱۳۷۱). **فرهنگ خرافات(عجیب‌ترین خرافات مردم جهان)**؛ ترجمه احمد حجاریان، ناشر مترجم، چاپ اول.
۳۸- هرمان، جورجینا.(۱۳۷۴). **تجدید حیات هنر و تمدن در ایران باستان**، ترجمه مهرداد وحدتی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۳۹- هیلنز، جان راسل.(۱۳۸۱). **شناخت اساطیر ایران**، ترجمه ژاله آموزگار- احمد تفضلی، تهران: چشمه، چاپ هفتم.
۴۰- یونگ، کارل گوستاو.(۱۳۷۸). **انسان و سمبولهایش**، ترجمه محمود سلطانیه، تهران: جامی، چاپ دوم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی